منوچهر جمالی

جشنِ نقد

بهمن یا اصل بزم ، هسته هستی انسان است
آشیانه سیمرغ یا همای سعادت ، جان هر انسانی است
جان = گیان = گی + یان = آشیانه (یان) سیمرغ (گی)

اصطلاح » نقد « در ادبیات فارسی ، بیش از یك هزاره ، یادآور فرهنگ پیشین ایران است ، که استوار بر نابریدگی هستی ، در دوبخش بود . چنانکه معنای « نقد گیر » ، دنیا پرست و طالب دنیا (ناظم الاطباء) میباشد . البته « نقد گرفتن » با دنیا پرستی به معنای مسیحیت و اسلام ، کار نداشته است . بلکه در فرهنگ ایران ، خدا ، در آسمان و فراسوی جهان نبوده است ، بلکه در میان ، هرچیز و هر انسانی بوده است . « بهمن » ، هم اصلیست که میان هر انسانیست ، و هم اصلیست که « میان چیزها و انسانها » است . بهمن ، همه انسانها را مستقیما به هم پیوند میدهد . در فرهنگ ایران ، نیاز به یهوه و پدر آسمانی و الله نیست که کلمه و امرشان ، اجتماعساز و حکومتساز است .

اجتماع و حکومت ، به دور امر و کلمه این الاهان تأسیس نمیگردد ، بلکه تراوش مستقیم از بهمن ، یا خرد به یا ارکه ، از ژرفای انسانها هستند . بهمن ، که در میان انسانست ، پیش ترین (نزدیکترین) چیزها به انسانست . از این رو اندیمان یا هندیمان نامیده میشود ، که به معنای صمیمی ترین و اندرونی ترین چیز در انسانست . آنچه در میان تاریك ما پنهانست ، و هسته و هستی ماست ، همیشه پیش ماست ، و همیشه ما از آن زنده (حی) و جوان هستیم . واژه » بیش بهار « که دارای پیشوند » پیش «

هست ، به گل همیشه جوان و حی العالم گفته میشود . این پیشادست ، نقد ماست .

نقد ، بحسب معمول ، آن چیزیست که در تصرف و موجود و محسوس و ملموس است ، و از دست به دست میشود ، جنانکه روند انتقال ، آن اندازه کوتاه میشود که برشی در میان روند زمان نیست . چنانکه در فارسی به نقد ، « دستاست » میگویند .

چنین اندیشه ای که باقیمانده جهان بینی پیشین ایران بود ، بد بین به « وعده فردا ، و ایمان به غیب ، و سعادت اخروی » بود که بنیاد ادیان سامی است . وعده و ایمان به غیب و بهشت فردا و ملکوت و « سعادت فراسوی گیتی » ، خلاف فلسفه نقد و دستادست ، و خدای آمیخته با هستی انسان بود . بهمن که مینوی مینو ، اصل هر انسانیست ، اصل بزم (بزمونه) هم هست . جشن جهانی و هستی ، هسته هستی انسان بود . چیزی نقد تر از این میشود ؟

این اندیشه بنیادی فرهنگ ایران ، سبب شد که » ایمان به غیب + سعادت در جنت + وعده سعادت برای فردا « در ادبیات ایران ، زیر نام » نسیه « خوار و پوچ و نامعتبر شناخته میشد . چنانچه خیام گوید

گویند بهشت با حور خوش است
من میگویم که آب انگور خوشست
این نقد بگیر و آن نسیه بهل
کآواز دهل شنیدن از دو خوش است

یا ناصرخسرو که مردی مذهبی بود میگوید

به نسیه مده نقد اگر چند نیز   به خرما بود وعده و ، نقد ، خار

چمن حکایت اردیبهشت میگوید
نه عاقل است که نسیه خرید و نقد بهشت

حافظ میگوید که عقل ، نقد را بر نسیه (بهشت فردا) ترجیح میدهد . ایمان به « وعده بهشت در فردا » را ، کار کودکان میداند ، و این ادیان هستند که مردمان جهان را با فریب دادن به فردا ، صغیر و کم عقل میسازند

چو طفلان تا بکی زاهد فریبی بسیب بوستان و شهد شیرم
بخلدم دعوت ای زاهد مفرما
که این سیب زنخ ، زان بوستان به

البته حافظ ازآن میپرهیزد که از سرچشمه این اندیشه که قرآن و محمد است ، نامی ببرد ، ولی پاسخ به زاهد ، پاسخ به قرآن و محمد است .

آمرزش نقدست کسی را که در اینجا
یاریست چوحوری و سرائی چو بهشتی
مفروش بباغ ارم و نخوت شداد
یك شیشه می و نوش لبی و لب کشتی
گر از آن آدمیانی که بهشتت هوسست
عیش با آدمی چند پریزاده کنی